Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

Vol. 55, No. 3: Issue 134, Autumn 2023, p.103-121

Online ISSN: 2538-3892

Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 14-12-2021 Revise Date: 20-04-2022 Accept Date: 11-06-2022

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.73959.1239

Article type: Original

A research on the documents and validity of Hadith Raf~

Dr. Abdollah Javan , Assistant Professor of Tehran University and Seminary Researcher

Email: a.javan@ut.ac.ir

Abstract

Raf~ hadith is one of the most important hadiths that is cited in the principles of jurisprudence to prove the principle of *Bera'at Shar'ee* and has a wide application in jurisprudence. Some contemporary jurists have raised some problems regarding the documentary validity of this hadith and the ability to cite it.

In this essay, by using the descriptive and analytical method, while criticizing and reviewing the views, we try to prove the documentary validity of the quotes that contain the phrase *"Rofe'a ma la ya'almun"*, based on different bases in the validity of traditions and documents. In this regard, we have opened paths for the general and specific verification of the narrators and trust in issuing the theme of *"Rofe'a Ma La Ya'almun"* due to the reliability and multiplicity of narrations.

Key words: hadith *Raf~*, validity, document, narrator, verification.

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

سال ۵۵ - شماره ۳ - شماره پیاپی ۱۳۴ - پاییز ۱۴۰۲، ص ۱۲۱ - ۱۰۳

شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸

شاپا الکترونیکی ۳۸۹۲-۲۵۳۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۳ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۱/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۱

نوع مقاله: پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.73959.1239

پژوهشی در اسناد و اعتبار حدیث رفع

دکتر عبد الله جوان

استادیار دانشگاه تهران و پژوهشگر حوزوی

Email: a.javan@ut.ac.ir

چکیده

حدیث رفع را می توان یکی از مهمترین احادیثی دانست که در اصول فقه برای اثبات اصل برائت شرعی بدان استناد شده و در فقه به کار گرفته می‌شود. برخی از بزرگان معاصر اشکالاتی را در اعتبار سندی این حدیث و امکان استناد به آن مطرح نموده اند و مباحثاتی در این باره میان فقها و اصولیان شکل گرفته است. ما در این مقاله ضمن طرح و نقد و بررسی دیدگاه‌های بزرگان کوشیده‌ایم که با تتبع در متون و جمع آوری و مقارنه شواهد، اعتبار سندی احادیثی که بر رفع ما لا یعلمون مشتمل است را بر اساس مبانی مختلف در اعتبار اخبار و اسناد نشان دهیم. در این راستا مسیرهایی برای توثیق عام و خاص راویان و وثوق به صدور مضمون رفع ما لا یعلمون با توجه به استفاضه و کثرت نقل را پی جسته‌ایم.

واژگان کلیدی: حدیث رفع، اعتبار، سند، راوی، توثیق

مقدمه

یکی از مهم‌ترین احادیث که به‌ویژه در علم اصول فقه از آن بحث می‌شود و برای اثبات برائت شرعی به‌عنوان یکی از پرکاربردترین اصول عملیه بدان استناد می‌شود، حدیث رفع است. این حدیث، بر رفع تکلیف در شرایطی ازجمله عدم‌علم دلالت دارد که همین فقره مورد استناد اصولیان برای اثبات اصل برائت قرار گرفته است و البته موارد دیگری چون اضطرار، اکراه، خطا و نسیان نیز در این حدیث وجود دارد که مدِّنظر فقها و اصولیان است. به‌جز حدیث رفع معروف که بر رفع موارد نُه‌گانه دلالت دارد، رفع برخی از این موارد نیز در روایاتی بیان شده است، اما در این نوشتار تنها به روایاتی اشاره می‌کنیم که مشتمل بر رفع «ما لایعلمون» است.

بیشتر اصولیان در بحث از برائت به نقل حدیث رفع معروف که مشتمل بر امور نه‌گانه است و شیخ صدوق آن را در کتاب خصال و توحید با ذکر سند نقل کرده است، اکتفا کرده و با تکرار عبارت شیخ انصاری در فرائد الأصول که سند این روایت را صحیح دانسته‌اند، بررسی سندی را دربارهٔ آن لازم ندیده‌اند. اما حدیث دیگری نیز با مضمون رفع موارد شش‌گانه، ازجمله ما لایعلمون، به‌صورت مسند وجود دارد که تعداد معدودی از اصولیان معاصر در بحث برائت بدان اشاره کرده و به‌ویژه باتوجه‌به برخی از اشکالاتی که در سند حدیث رفع معروف مطرح شده است، بررسی سند این حدیث را مدِّنظر قرار داده‌اند.

اشکالات مطرح‌شده دربارهٔ سند حدیث رفع عمدتاً ناظر به مبنای حجیت خبر شخص ثقه است که بر اساس آن روایاتی حجیت دارد که تمامی راویان آن ثقه باشند و برای اعتبار یک روایت باید تک‌تک راویان آن دارای توثیق خاص یا عام باشند. اما به‌ندرت اشکالاتی هم از سوی قائلان به مبنای حجیت خبر موثوق‌به بر این مبنا مطرح شده است، مانند آنکه شهید مصطفی خمینی در اشکال بر اعتبار حدیث رفع، به جای بررسی اشخاص و راویان، به عدم‌ذکر این روایت به‌صورت مسند در کتاب‌هایی مانند کتب اربعه که استنادشان به نویسندهٔ معروف و مسلم بوده و نیز اختلاف در متن احادیث مشتمل بر رفع برخی امور از امت پیامبر(ص) یا نامعقول‌بودن برخی فقرات و اموری از این قبیل اشاره کرده و بدین جهت، حصول وثوق به صدور حدیث رفع معروف را زیر سؤال برده‌اند[1] که این اشکال ناظر به اسناد روایت نیست.

در این نوشتار می‌کوشیم ضمن طرح مهم‌ترین دیدگاه‌ها دربارهٔ سند حدیث رفع، دیدگاه‌ها و اشکالاتی که در این زمینه مطرح شده است را ارزیابی کنیم و با تتبع و دقت در متون و کتب روایی و رجالی، هم وثاقت راویان این حدیث و هم وثوق به صدور مضمون «رفع مالایعلمون» را نشان دهیم. در این راستا، علاوه بر جمع قرائن و شواهد، عبارتی از شیخ طوسی را مدِّنظر قرار خواهیم داد که به نظر می‌رسد می‌توان توثیق خاص احمدبن‌محمدبن‌عطار قمی را از آن برداشت کرد، اما سابقهٔ استناد به آن دراین‌باره را در

---

۱. نک: خمینی، تحریرات فی الأصول، ۴۲/۷تا۴۳.

تحقیقات پیشینیان نیافتیم. افزون بر آن، اعتبار سندی حدیث دیگری با مضمون «رفع مالایعلمون» را بررسی می‌کنیم و باتوجه‌به نقل‌های گوناگون، نوعی از استفاضهٔ مضمونی را برای حدیث رفع نشان می‌دهیم که اعتبار مضمون آن را با صرف‌نظر از اسناد موجب خواهد شد.

هرچند از گذشته بزرگانی مانند علامه، شهید ثانی، شیخ بهایی، صاحب مدارک و... دربارهٔ اعتبار یا عدم‌اعتبار روایات راویانی، مانند احمدبن‌محمدبن‌عطار اشاراتی داشته و رجالیان معاصر؛ مانند مامقانی و تفرشی و... نیز مباحثی داشته‌اند، اما به نظر می‌رسد بحث سندی در خصوص حدیث رفع مربوط به معاصران است، به‌ویژه پس از نپذیرفتن وثاقت ایشان توسط محقق خویی در کتاب معجم رجال الحدیث، برخی از شاگردان ایشان در بحث‌ها و کتاب‌های اصول فقه به بررسی اسناد حدیث رفع پرداختند که در این زمینه بیشترین مباحث توسط شهید صدر و برخی از شاگردان و مقرران درس ایشان؛ مانند آیات عظام سیدکاظم حائری و هاشمی شاهرودی و اسحاق فیاض و نیز آیت‌الله سبحانی در کتاب‌هایشان صورت پذیرفته است، ولی کتاب یا مقاله‌ای که به‌صورت مستقل به بررسی سندی حدیث رفع پرداخته باشد، نیافتیم. با بهره‌گیری و درنظرگرفتن دیدگاه‌های دانشمندان و تحقیقات پیشین کوشیده‌ایم که ضمن نقد برخی از دیدگاه‌ها، مستندات جدیدی را در راستای اثبات اعتبار حدیث رفع پِی جوییم.

۱. حدیث رفع مشهور

شیخ صدوق در دو کتاب خصال و توحید از احمدبن‌محمدبن‌یحیی از سعدبن‌عبدالله از یعقوب‌بن‌یزید از حمادبن‌عیسی از حریزبن‌عبدالله از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: «قال رسول‌الله(ص): رفع عن امّتی تسعة الخطاء و النسیان و ما اکرهوا علیه و ما لایعلمون و ما لایطیقون و ما اضطرّوا الیه و الحسد و الطیرة و التفکّر فی الوسوسة فی الخلق ما لم ینطق بشفةٍ.»[۱]

چنان‌که دانستیم شیخ انصاری در کتاب فرائد الأصول در بحث برائت، از سند این حدیث به سند صحیح تعبیر کرده است[۲] و بسیاری از اصولیان بعد از شیخ نیز همین تعبیر شیخ را در بحث‌های خود تکرار کرده و تلویحاً صحت حدیث را از بحث بی‌نیاز دانسته‌اند.[۳] برخی نیز علاوه بر بیان صحت سند، اضافه کرده‌اند که باتوجه‌به عمل علما به این روایت و اعتمادشان به آن، سند آن از بررسی بی‌نیاز است.[٤] در

۱. حر عاملی، تفصیل وسایل الشیعة، ۳۶۹/۱۵. شیخ حر عاملی در کتاب الفصول المهمّة، همین حدیث صدوق را از خصال نقل می‌کند، اما به جای «رفع» کلمهٔ «وضع» دارد و به جای احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار، پدر صدوق را در سند ذکر می‌کند (نک: حر عاملی، الفصول المهمة، ٦٤٨/١). البته باتوجه‌به اینکه خود ایشان در وسائل الشیعة حدیث را از خصال به همان صورت که در خصال وجود دارد نقل کرده است، به نظر می‌رسد در الفصول اشتباهاً این تغییرات رخ داده است.

۲. نک: انصاری، فرائد الاصول، ۳۲۰/۱.

۳. نک: خمینی، تهذیب الأصول، ۲۶/۳؛ روحانی، زبدة الأصول، ۳۱۹/۴.

٤. نک: بجنوردی، منتهی الأصول، ۲۳۵/۲.

مقابل، عدهٔ دیگری از اصولیان در کتاب‌های خود صحت این روایت را زیر سؤال برده‌اند.[۱] مشکل سند حدیث رفعِ معروف این است که باوجودآنکه احمدبن‌محمدبن‌یحیی از اساتید اجازهٔ شیخ صدوق بوده، در کتاب‌های رجال، توثیقی برایش ذکر نشده است.

۱. ۱. بررسی دیدگاه محقق خویی و شهید صدر

آیت‌الله خویی در کتاب معجم رجال الحدیث، به وجود اختلاف‌نظر دربارهٔ وثاقت ایشان اشاره کرده و احتمال داده‌اند که اعتماد به ایشان مشهورتر باشد. در ادامه، چهار دلیل برای اعتماد علما به احمدبن محمدبن‌یحیی بیان داشته و هر چهار دلیل را پاسخ گفته‌اند:

اول آنکه، ایشان از مشایخ اجازه است و صدوق و تلعکبری از ایشان روایت کرده و گفته شده که از مشایخ نجاشی نیز به شمار می‌رود. محقق خویی در پاسخ، ضمن نفی اینکه ایشان استاد اجازهٔ نجاشی بوده، بیان می‌کند که شیخ اجازه‌بودن را توثیق عام نمی‌داند و این عنوان وثاقت و حتی حسن را اثبات نمی‌کند.

دوم آنکه، علامه حلی طریق صدوق به عبدالرحمان‌بن‌حجاج و عبدالله‌ابن‌یعفور را صحیح می‌داند، درحالی‌که ایشان در این طریق حضور دارد. محقق خویی پاسخ می‌دهند که ظاهراً تصحیح علامه بر مبنای اصالة العدالة و نیز توثیق عام مشایخ، اجازه بوده است که ما این دو مبنا را نمی‌پذیریم.

سوم آنکه، بزرگانی مانند شهید ثانی در کتاب درایه و سماهیجی و شیخ بهایی، ایشان را توثیق کرده‌اند. محقق خویی در پاسخ می‌گوید: منشأ این توثیق قطعاً حسی نیست، بلکه این توثیق ناشی از اجتهاد و استنباط و اموری مثل توثیق مشایخ، اجازه است؛ چنان‌که شیخ بهایی در برخی از کتاب‌هایش به این امر تصریح کرده و در برخی دیگر، روایاتی را به‌دلیل مجهول‌بودن احمدبن‌محمدبن‌یحیی ضعیف قلمداد کرده است.

چهارم آنکه، کلام احمدبن‌علی‌بن نوح سیرافی است که به نجاشی نوشته طریقی که به کتاب‌های حسین‌بن‌سعید اهوازی تأییدشدهٔ اصحاب و درخورِ اعتماد است، طریق احمدبن‌محمدبن‌عیسی است و احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار را نیز در این طریق نام می‌برد.[۲] محقق خویی در پاسخ به این دلیل که محقق مامقانی آن را بیان داشته، می‌گوید: اولاً، ممکن است اعتماد قدما بر اساس اصالة العدالة بوده باشد؛ ثانیاً،

---

۱. نک: صدر، بحوث، ۵۹/۵؛ طباطبایی قمی، آرائنا فی اصول الفقه، ۱۶۱/۲؛ مروجی، تمهید الوسائل، ۲۴۸/۴؛ خویی، محاضرات فی اصول الفقه، ۳۴/۴ (پاورقی آیت‌الله فیاض).

۲. «کتب إلي به ابوالعباس أحمدبن‌علي‌بن‌نوح السيرافي، رحمه الله، في جواب كتابي إليه: و الذي سألت تعريفه من الطرق إلى كتب الحسين‌بن‌سعيد الأهوازي رضي‌الله عنه، فقد روى عنه .... فأما ما عليه أصحابنا و المعول عليه ما رواه عنهما أحمدبن‌محمدبن‌عيسى، أخبرنا الشيخ الفاضل أبوعبدالله الحسين‌بن‌علي‌بن‌سفيان البزوفري فيما كتب إلي في شعبان سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال: حدثنا أبوعلي الأشعري أحمدبن‌إدريس‌بن‌أحمد القمي قال: حدثنا احمدبن‌محمدبن‌عيسى، عن الحسين‌بن‌سعيد بكتبه الثلاثين كتاباً. و أخبرنا ابوعلى احمدبن‌محمدبن‌يحيى العطار القمى قال: حدثنا أبى و عبدالله‌بن‌جعفر الحميرى و سعدبن‌عبدالله جميعاً عن احمدبن‌محمدبن‌عيسى» (نجاشی، رجال، ۱۵۹).

ایشان در این نوشته دو طریق به احمدبن‌محمدبن‌عیسی ذکر کرده که دومی مربـوط بـه احمـدبن‌محمـدبن یحیی است و امکان دارد این طریق را به‌عنوان مؤید برای طریق معتبر اول آورده است و نـه طریقـی کـه بـه صورت مستقل، واجد اعتبار است. محقق خویی در پایان می‌گوید: ایشان مجهول به شمار می‌آید،[1] همـان طور که صاحب مدارک نیز به این مطلب تصریح کرده است.[2] همچنین در حاشیۀ برخی از مباحـث فقهـی آیت‌الله خویی به مناسبتی از سند حدیث رفع بحث شده و ایشان ضمن نقد تعبیر شیخ انصاری که حـاکی از صحت سند حدیث رفع معروف است، این حـدیث را بـه‌دلیل وجـود احمـدبن‌محمـدبن‌یحیـی العطـار ضعیف دانسته‌اند، هرچند این احتمال نیز وجود دارد که این مطلب را مقرر به مباحث اضافه کرده باشد.[3]

البته عجیب است که باوجود تصریح آیت‌الله خویی در رجال به عدم‌اثبات وثاقت احمـدبن‌محمـدبن یحیی العطار، در تقریرات اصول فقه ایشان، همان تعبیر شیخ انصاری در فرائد الأصول که سند حدیث رفع را صحیح دانسته‌اند، تکرار شده است[4] که این با مبنـای ایشـان سـازگار نیسـت و مـورد اعتـراض برخـی از شاگردانشان قرار گرفته است.[5] برخی از شاگردان ایشان، مانند آیت‌الله سیداحمد مددی نیز ایـن احتمـال را مطرح می‌کنند که دیدگاه ایشان در کتاب‌هایی مانند مصباح الأصول بعداً تغییر پیدا کـرده اسـت و تصـریح می‌کنند که آیت‌الله خویی در نظر اخیر و نهایی خود، سند این حدیث را ضعیف می‌دانستند، چنان‌که خـود ایشان نیز همین دیدگاه را تأیید می‌کنند.[6]

شهید صدر نیز مانند استادشان آیت‌الله خـویی معتقدنـد: حـدیث رفـع بـه‌دلیل عـدم‌توثیـق احمـدبن محمدبن‌یحیی العطار با اشکال سندی مواجه است.[7] البته در تقریر دیگری که از درس‌هـای اصـول شـهید صدر نگاشته شده است، ایشان کوشیده‌اند با ابداع راه‌حلی که آن را تعویض سـند نامیـده و بـرای تصـحیح بسیاری از اسناد دارای کاربرد دانسته‌اند، سند دیگری برای این حدیث پیدا کنند که تمـامی افـراد آن توثیـق شده‌اند؛ به این ترتیب که، اولاً می‌دانیم که احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار این حدیث را از سـعدبن‌عبداللـه نقل کرده است. ثانیاً، شیخ طوسی می‌گوید: تمامی کتب و روایات سعدبن‌عبدالله را از عده‌ای از اصـحاب از شیخ صدوق از پدرش و محمدبن‌حسن از سعدبن‌عبدالله نقل می‌کنم که طریقی صحیح است و قاعـدتاً مراد ایشان از تمامی کتب و روایات، همۀ کتاب‌ها و روایاتی است که از سـعدبن‌عبداللـه بـه شـیخ طوسـی

۱. محقق سبحانی دربارۀ این تعبیر اشکال می‌کند و می‌گوید: اصطلاح مجهول دربارۀ احمدبن‌محمدبن‌یحیی صحیح نیسـت و بایـد دربـارۀ ایشـان از اصـطلاح مهمل استفاده کرد (نک: سبحانی، المحصول فی علم الأصول، ۲۵۲/۲).

۲. نک: خویی، معجم رجال الحدیث، ۳۲۷/۲تا۳۳۰.

۳. نک: خویی، التنقیح، ۳۴۵/۳.

٤. نک: خویی، مصباح الأصول، ۲۹۸/۱.

۵. نک: طباطبایی قمی، آرائنا فی اصول الفقه، ۱۶۱/۲.

٦. نک: مددی الموسوی، درس خارج اصول فقه.

۷. نک: صدر، بحوث، ۵۹/۵.

رسیده است. ثالثاً، حدیث رفع نیز به شیخ طوسی رسیده است؛ زیرا می‌دانیم شیخ طوسی کتاب خصال و توحید را که مشتمل بر این حدیث است از شیخ صدوق نقل کرده است. درنتیجه می‌توان گفت که شیخ طوسی حدیث رفع را هم که جزو روایات سعدبن‌عبدالله به شمار می‌آید، به همان طریق صحیح که با سندی که در خصال و توحید آمده است، دریافت کرده و آن سند را می‌توان به‌عنوان سندی جایگزین برای حدیث رفع به شمار آورد. چنان‌که شیخ صدوق نیز تصریح می‌کند که من همهٔ احادیث سعدبن‌عبدالله را از طریق پدرم و محمدبن‌حسن روایت می‌کنم، پس می‌توان این تعویض سند را با استناد به همین کلام صدوق هم صورت داد که در این صورت، اثبات وصول این حدیث به شیخ طوسی هم لازم نیست و به این ترتیب، مشکل سند حدیث رفع مرتفع می‌شود.[1]

۱. ۲. ملاحظاتی در خصوص دیدگاه محقق خویی و شهید صدر

راجع به دیدگاه محقق خویی و شهید صدر ملاحظاتی وجود دارد که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. این نحوهٔ مواجهه با اعتبار حدیث رفع و اصرار بر پی‌جویی از توثیق تمامی راویان، از سویی مبتنی بر مبنای این دو بزرگوار در حجیت خبر؛ یعنی حجیت تعبدی خبر شخص ثقه و از سوی دیگر، مبتنی بر مبنای رایج در اثبات توثیق راویان مبنی‌بر لزوم شهادت یا اِخبار عالمان رجال راجع به وثاقت راوی است که نگارنده هر دو مبنا را درخورِ نقد می‌داند. اما اگر مبنای ما در حجیت خبر، حجیت خبر موثوق‌به باشد، می‌توان با جمع‌آوری قرائن و شواهد گوناگون دربارهٔ روایت، اعم از قرائنی که به راویان مربوط می‌شود و قرائن و شواهد متنی، میزان اعتنای علما و عمل اصحاب به روایت و تعداد نقل یک مضمون و مانند آن، اعتبار روایت را بررسی کرد. همچنین به نظر می‌رسد قراردادن اظهارنظرهای رجالیان دربارهٔ وثاقت یا ضعف راویان در چهارچوب‌هایی مانند اِخبار و شهادت، با محدودیت‌هایی مانند لزوم تعدد و حسی‌بودن و مانند آن مواجه است و با دشواری‌های گوناگون روبه‌روست. اما اگر مبنای حجیت قول رجالیان را چیزی بدانیم که نگارنده از آن به «حجیت ظنون عقلایی» تعبیر کرده، به‌معنای حجیت ظنونی که به درجه‌ای برسد که عقلا بدان عمل می‌کنند بدون آنکه برای منشأ و طریق حصول ظن، موضوعیت قائل شویم؛ می‌توان با جمع قرائن نیز به ظن عقلایی معتبر راجع به وثاقت راوی دست یافت. البته این مبنا دربارهٔ حجیت تمامی امارات، ازجمله خبر نیز منطبق است، اما نگارنده آن را در خصوص اعتبار قول رجالیان در مقاله‌ای به تفصیل تبیین کرده است.[2]

درادامه، شواهد و قرائنی را برای اثبات اعتبار احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار و نیز اعتبار روایت بیان خواهیم کرد.

---

۱. نک: صدر، مباحث الأصول، ۲۵۷/۳تا۲۶۱.

۲. نک: جوان، «اعتبار آراء رجالیان از منظر حجیت ظنون عقلایی»، ۸۷تا۹۴.

۲. برخلاف دیدگاه محقق خویی و شهید صدر که استادی و شیخ اجازه‌بودن را سبب توثیق راوی نمی‌دانند، برخی معتقدند این مطلب از توثیقات عامه و ملازم با وثاقت و حسن است، بلکه مشایخ در بالاترین درجهٔ عدالت و وثاقت قرار دارند.[1] از طرفی، عدم‌تصریح به وثاقت بزرگانی که معاصر یا نزدیک عصر نویسندگان کتب رجال، مانند نجاشی و شیخ طوسی بوده‌اند، امر عجیبی نیست؛ زیرا اولاً، نزدیک بودن و معروفیت این اساتید آن‌ها را از توصیف بی‌نیاز می‌کرده است و ثانیاً، قصد اولیه و اصلی نجاشی و شیخ اشاره به صاحبان تصنیف بوده، نه همهٔ راویان و ثالثاً، همان‌طور که محقق سبحانی گفته است: این عدم‌تصریح، نظایر زیادی دارد.[2] باتوجه‌به آنچه گفتیم به نظر می‌رسد حتی اگر وثاقت مشایخ اجازه را به طورکلی نپذیریم، این مطلب دست‌کم دربارهٔ مشایخ معروف و به‌ویژه مشایخ بزرگانی که در اخذ و نقل حدیث دارای دقت زیادی هستند، مانند مشایخ صدوق و نجاشی صحیح است و معقول نیست که یکی از مشایخ اجازه معروف، ضعیف باشد اما بزرگان هم از او اخذ اجازه کنند و هم به ضعف او اشاره نکنند.

۳. اینکه محقق خویی احتمال داده است که تصحیح علامه یا قدما، مانند احمدبن‌علی‌بن‌نوح سیرافی بر اساس اصالة العدالة باشد، احتمال بعیدی است و اساساً وجود چنین اصلی نزد علما اثبات نشده است. اگر واقعاً چنین اصلی وجود داشت باید علامه یا سایران، سند تمامی احادیثی که بر افراد مجهول مشتمل است را تصحیح می‌کردند، درحالی‌که چنین نیست و چنین روالی را از علمای قدیم هم سراغ نداریم. البته واضح است که به‌دلیل وجود چند قرن فاصله میان علامه و احمدبن‌محمدبن‌یحیی، تصحیح علامه یا توثیق علمای بعد از ایشان، مانند شهید ثانی و شیخ بهایی و... مبتنی بر قرائن و استنباط است و اِخبار و شهادت، حسی یا قریب به حس نیست.

۴. اگرچه برخی از اصولیان توثیق مامقانی در مورد احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار را با استناد به عبارت احمدبن محمدبن‌علی‌بن‌نوح سیرافی پذیرفته و معتقدند ظاهر عبارت ایشان نشان از اعتماد اصحاب به هر دو طریق است،[3] اما به نظر می‌رسد این استظهار، احتمالی را که محقق خویی بیان کرده است را نفی نمی‌کند و نهایتاً این عبارت را هم می‌توان در شمار قرائن و مؤیدات وثاقت احمدبن‌محمد به شمار آورد، نه دلیل بر وثاقت.

۵. راهکاری که شهید صدر تحت‌عنوان «تعویض سند» مطرح کرده است نیز از اتقان کافی برخوردار نیست، زیرا اینکه شیخ طوسی یا صدوق بگوید همهٔ روایات و کتب را از سعدبن‌عبدالله به فلان طریق نقل

---

۱. نک: سبحانی، المحصول فی علم الأصول، ۲۵۲/۲.

۲. نک: سبحانی، المحصول فی علم الأصول، ۲۵۲/۲ در تقریرات درس آیت‌الله سبحانی به‌عنوان شاهدی بر عدم‌تصریح به وثاقت بزرگان چنین آمده: «... مثلاً برای ابن‌ولید (پسر) که از مشایخ (مشهور) صدوق است و صدوق می‌گوید: در جرح و تعدیل راویان به نظر او اعتماد می‌کند، در کتاب‌های رجالی توثیقی بیان نشده است» (سبحانی، المحصول فی علم الأصول، ۲۵۲/۲)

۳. نک: جزایری، منتهی الدرایة، ۱۸۳/۵.

می‌کنند، عامی است که امکان تخصیص آن وجود دارد و احتمال دارد هنگامی‌که در یک روایت به سند دیگری از سعدبن‌عبدالله نقل می‌کنند، تصریح به طریق دیگر در نظر ایشان به‌مثابهٔ مخصص آن عام بوده باشد. آیت‌الله حائری نیز در پاورقی تقریرات درس شهید صدر احتمال داده‌اند که بیان شیخ طوسی یا صدوق مبنی‌بر اینکه هر چه از سعد نقل می‌کنم به فلان طریق است، تنها ناظر به طریق ایشان به کتاب‌های سعد بوده و نه روایاتی که به‌صورت انفرادی و شفاهی از سعد به ایشان رسیده است، پس نمی‌توان حدیث رفع را هم مشمول این بیان دانست و آن طریق را جایگزین سند حدیث کرد.[1]

۱. ۳. بررسی شواهدی بر وثاقت احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار

آیت‌الله سیدکاظم حائری در پاورقی تقریر درس اصول شهید صدر، شاهد درخورِ تأملی بر وثاقت احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار بیان کرده‌اند و آن این است که شیخ طوسی در کتاب استبصار در سند روایات زیادی می‌گوید: «اخبرنا الحسین‌بن‌عبیدالله عن احمدبن‌محمدبن‌یحیی عن ابیه...» درحالی‌که ایشان به پدر احمد، یعنی محمدبن‌یحیی العطار که از بزرگان و مورد توثیق است، طریق صحیح دیگری دارد که در مشیخه آورده و آن طریق به‌واسطهٔ کلینی به محمدبن‌یحیی العطار است. اما اینکه ایشان در متن استبصار به جای استفاده از طریق دوم، طریق اول را انتخاب می‌کند، شاهد معتبری است بر اینکه حسین‌بن عبدالله غضائری و احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار نزد ایشان دارای وثاقت و اعتبار بوده‌اند، وگرنه روایت را به جای آنکه با سندی ضعیف نقل کند با سند صحیح و از طریق کلینی نقل می‌کرد.[2]

علاوه بر این شاهد موجه و مؤیداتی که در نقد مطالب محقق خویی بدان اشاره شد، نکات دیگری نیز به‌عنوان شواهد و مؤیدات وثاقت احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار درخورِ توجه است. گفتیم که ایشان از مشایخ اجازهٔ تعدادی از بزرگان است که بسیاری از کتب و روایات را از او نقل می‌کنند و می‌دانیم بسیاری از فقها و رجالیان، استاد اجازه‌بودن را دال بر توثیق و جلالت شأن فرد و مشایخ را بی‌نیاز از توثیق می‌دانند، خصوصاً دربارهٔ اساتید اجازهٔ معروف بزرگان و اساتید اجازه‌ای که صحت استناد کتاب‌ها به صاحبشان متوقف بر نظر ایشان بوده است.[3] حتی اگر این مطلب را به‌صورت کلی نپذیریم، درصورتی‌که به‌دلیل جمع قرائن در خصوص فردی اطمینان به وثاقت ایجاد شد، این اطمینان طریقی عقلایی به شمار می‌آید و ادعای حصول این اطمینان دربارهٔ ایشان بعید نیست.

یکی از این شواهد یا دلایل که گاهی از توثیقات عامه شمرده می‌شود، کثرت نقل ثقات از شخصی است که می‌تواند نشانگر وثاقت او دانسته شود؛ چراکه کثرت نقل شخص از ضعفا نزد قدما عیب بوده

---

۱. نک: صدر، مباحث الأصول، ۲۶۱/۳.

۲. نک: صدر، مباحث الأصول، ۲۲۳/۳.

۳. نک: سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ۳۳۲تا۳۳۵.

است؛ برای نمونه، احمدبن‌محمدبن‌عیسی دو نفر از محدثان را به‌دلیل کثرت نقل از ضعفا از قم اخراج کرد.[۱] دربارهٔ احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار، هر دو ضابطه؛ یعنی شیخ اجازه‌بودن و کثرت نقل ثقات از ایشان صدق می‌کند؛ برای نمونه، احمدبن‌محمدبن‌یحیی استاد اجازهٔ شیخ صدوق است که در موارد فراوانی صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه از ایشان نقل روایت کرده است[۲] و می‌دانیم که شیخ صدوق در مقدمهٔ این کتاب می‌گوید: در این کتاب قصد جمع احادیث را ندارد، بلکه تنها احادیثی را ذکر می‌کند که به صحت آن‌ها معتقد است و بر مبنای آن‌ها فتوا می‌دهد.[۳] درادامه نیز عبارتی را از فهرست شیخ طوسی نقل خواهیم کرد که نشانگر دقت صدوق در عدم‌نقل از افراد غیرموثق است. علاوه بر کثرت نقل صدوق از ایشان که به‌دلیل شناخت مستقیم صدوق از او نشانه‌ای بر وثاقت استاد است، صدوق در بیشتر مواردی که در اسناد روایات نام ایشان را می‌برد، تعبیرش چنین است: «حدثنا احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار رحمة الله... یا رضی‌الله عنه...» ازجمله در همین روایت که در توحید، «ترحیم» و در خصال، «ترضیه» دارد[٤] که همه نشان از بزرگی و جلالت شأن استاد در نظر صدوق است.

تعدادی از اساتید و مشایخ بزرگ نیز از احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار زیاد روایت کرده‌اند که بعضی به سخت‌گیری و وسواس زیاد در نقل معروف بوده‌اند؛ مانند حسین‌بن‌عبیدالله غضائری، ابوالحسین‌بن‌ابی جید قمی (هر دو از اساتید نجاشی و شیخ طوسی)، ابوعبدالله محمدبن‌علی‌بن‌شاذان قمی و ابوالعباس احمدبن‌علی‌بن‌نوح السیرافی (هر دو از اساتید نجاشی). برای نمونه، ابن‌نوح شخصی است که نجاشی و دیگران برای شناخت احوال رجال حدیث به او رجوع می‌کردند[٥] و نجاشی دربارهٔ او می‌گوید: «انه کان ثقة فی حدیثه، متقناً لما یرویه، فقیهاً بصیراً بالحدیث و الروایة و هو استادنا و شیخنا و من استفدنا منه.»[٦]

نجاشی نیز در رجال، طریق خود به کتاب‌های بیش از یکصدوبیست نفر از اصحاب را با یک واسطه (یعنی ابن‌نوح یا غضائری یا ابن‌شاذان) از احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار نقل می‌کند.[۷] از بیانات مختلف نجاشی استفاده می‌شود که ایشان در نقل، دقت بسیاری دارد و از روایت از مشایخ غیرثقه خودداری می‌کند

۱. نک: سبحانی، المحصول فی علم الأصول، ۲۵۲/۲.

۲. شیخ صدوق در مشیخه من لایحضره می‌گوید: تمام روایاتی را که از عبدالله‌بن‌ابی‌یعفور آورده‌ام، محمدبن‌احمدبن‌یحیی العطار از... برایم نقل کرده و همین مطلب را دربارهٔ طریقش به عبدالرحمن‌بن‌حجاج، میمون‌بن‌مهران، عمروبن‌سعید ساباطی، محمدبن‌علی‌بن‌محبوب و امیة‌بن‌عمرو از الشعیری هم بیان می‌کند (نک: ابن‌بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ٤۲۷/٤ و ٤٤۷ و ٤۹۲ و ٥۰۸ و ٥۲۳ و ٥۲۸).

۳. «و لم اقصد فیه قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما رووه بل قصدتُ الی ایراد ما افتی به و احکم بصحّته و اعتقد فیه انه حجّة فیما بینی و بین ربّی تقدّس ذکره و تعالت قدرته و جمیع ما فیه مستخرج من کتب مشهورة علیها المعوّل و الیها المرجع» (ابن‌بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ۳/۱)

٤. نک: ابن‌بابویه، التوحید، ۳۵۳؛ ابن‌بابویه، الخصال، ۴۱۷/۲.

٥. نک: نوری، خاتمة المستدرک، ۳۹۰/٤.

٦. نجاشی، رجال، ۸٦.

۷. نک: نجاشی، رجال، شماره‌های ۲٥، ۳۰، ۳۱، ٤۳، ٤٥، ٥۸، ٦۲، ٦٦، ۷۲، ۸۰، ۱۱٦، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۱٥، ۲۲٥، ۳٤٥، ۸٤٤ و... .

تا جایی که در کتاب‌های رجال، عنوان مشایخ نجاشی جزو توثیقات عامه شمرده می‌شود.[۱] اگرچه احمد از مشایخ بی‌واسطهٔ نجاشی نیست، اما کثرت نقل شخصی مثل نجاشی نشانهٔ اعتماد و وثاقت اوست.

شیخ طوسی نیز در تهذیب و استبصار، روایات زیادی را با واسطهٔ حسین‌بن‌عبیدالله غضائری از احمد نقل می‌کند و در فهرست، سند خود را به کتاب‌های بیش از بیست نفر از اصحاب با واسطهٔ غضائری و گاهی ابن‌ابی‌الجید از احمد نقل می‌کند.[۲] به نظر می‌رسد کثرت نقل اساتید مسلّم حدیث و رجالیان تراز اول، بدون آنکه نقدی بر ایشان مطرح کرده باشند، دلیل محکمی بر اعتماد بر ایشان است. چنان‌که فقهای بعدی نیز باتوجه‌به همین اعتماد بزرگان، احمد را توثیق کرده‌اند؛ مثلاً علامه، اسنادی که ایشان در آن بوده را تصحیح کرده و شهید ثانی، شیخ بهایی، میرداماد و دیگران به وثاقت ایشان نظر داده‌اند.[۳]

۱. ٤. بررسی عبارتی از شیخ طوسی

گذشته از قرائن دال بر اعتماد بزرگان به احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار، حتی اگر توثیق لفظی و خاص رجالیانی مانند شیخ طوسی را برای اعتبار راویان لازم بدانیم نیز به نظر می‌توان باتوجه‌به عبارتی در فهرست شیخ، توثیق خاص ایشان توسط شیخ طوسی را استفاده کرد. همچنین این عبارت، دقت شیخ صدوق در احتراز از نقل از اساتید غیرموثق را نشان می‌دهد و می‌دانیم که احمد از مشایخ بی‌واسطهٔ صدوق است.

شیخ طوسی در نقل طریقش به کتاب‌های سعدبن‌عبدالله چنین می‌گوید: «سعدبن‌عبدالله القمی جلیل القدر... اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته عدة من اصحابنا عن محمدبن‌علی‌بن‌الحسین (بن‌بابویه) عن ابیه و محمدبن‌الحسن عن سعدبن‌عبدالله عن رجاله. قال محمدبن‌علی‌بن‌الحسین الاّ کتاب المنتخبات، فانّی لم اروها عن محمدبن‌الحسن الاّ اجزاءً قرأتها علیه و أعلمت علی الأحادیث التی رواها محمدبن موسی الهمدانی. و قد رویت عنه کل ما فی کتب المنتخبات ممّا أعرف طریقه من الرجال الثقات و أخبرنا الحسین‌بن‌عبیدالله و ابن‌ابی‌الجید عن احمدبن‌محمدبن‌یحیی عن ابیه عن سعدبن‌عبدالله.»[٤]

صدوق می‌گوید: من تنها بخشی از کتاب المنتخبات سعدبن‌عبدالله را روایت کرده‌ام و در آن بخش هم روایاتی را مشخص می‌کنم که محمدبن‌موسی الهمدانی نقل می‌کند؛ توضیح آنکه، محمدبن‌موسی الهمدانی از کسانی است که محمدبن‌حسن‌بن‌ولید استاد شیخ صدوق، روایات او را نمی‌پذیرد و از اصل پذیرش روایات کتاب نوادر الحکمة استثنا کرده و به این راوی اعتماد ندارد[۵] و همین، کمال دقت صدوق در اعتمادنکردن بر راویان غیرموثق را نشان می‌دهد.

---

۱. نک: نجاشی، رجال، شماره‌های ۲۰۷، ۳۱۳، ۱۰۵۹؛ سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ۲۸۱.
۲. نک: طوسی، فهرست، شماره‌های ۳۳، ٦۲، ٦٦، ٦۷، ۷۰، ۷٦، ۷۸، ۱۰۸، ۱۳۱، ۱۵۳ و... .
۳. نک: نوری، خاتمة المستدرک، ۳۸۹/٤تا۳۹۸.
٤. طوسی، فهرست، ۲۱۵.
۵. نک: نجاشی، رجال، ۳٤۸، شمارهٔ ۹۳۹.

به نظر می‌رسد اینجا کلام صدوق پایان یافته است و شیخ طوسی می‌گوید که اما من تمام کتاب منتخبات را از سعد روایت می‌کنم؛ چراکه طریق آن به‌دلیل نقل افراد ثقه برای من شناخته شده است و غضائری و ابن‌ابی‌الجید از احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار از پدرش از سعدبن‌عبدالله آن را نقل کرده‌اند. درنتیجه، او این واسطه‌ها را ثقه تلقی می‌کند و به این ترتیب، توثیق شیخ طوسی برای احمد نیز اثبات می‌شود. پس مجموعاً به نظر می‌رسد احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار فردی موثق بوده و سند حدیث رفع معروف، صحیح است که در خصال و توحید صدوق ذکر شده است.

نکتهٔ دیگر آنکه، صدوق روایت دیگری را در کتاب من لایحضره الفقیه نقل می‌کند که با حدیث رفع مذکور در خصال و توحید کمی متفاوت است؛ مثلاً در آن به جای «رفع»، «وضع» آمده و به جای «ما اضطروا الیه»، «سهو» از مرفوعات نه‌گانه شمرده شده است.[1]

شهید صدر، این دو را یک حدیث با یک متن به شمار آورده است که صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه برخلاف خصال، سند آن را ذکر نکرده و به‌دلیل عدم‌ذکر واسطه‌ها و ارسال، از اعتبار ساقط است.[2]

اما به نظر می‌رسد تفاوت‌های جدی در متن وجود دارد و تفاوت ذکرشده در متن دو حدیث، احتمال اینکه روایتی مستقل باشد را تقویت می‌کند. رد اعتبار این حدیث هم بحث‌شدنی است، زیرا برخی از فقها و رجالیان باتوجه‌به آنچه پیش‌تر از مقدمهٔ من‌لایحضر ذکر شد مبنی‌بر شهادت صدوق به اعتبار روایات من‌لایحضر، معتقدند: مرسلات صدوق همانند مرسلات مشایخی چون ابن‌ابی‌عمیر معتبر است، خصوصاً اگر صدوق به‌صورت جزمی روایتی را به معصوم(ع) اسناد دهد.[3]

محقق نائینی و امام خمینی هم در اعتبار مراسیل صدوق در جایی که نسبت غیرجزمی می‌دهد، مثلاً می‌گوید «رُوی عن الصادق(ع)» تردید می‌کنند، اما اعتبار را در جایی که نسبت جزمی است؛ مثل «قال الصادق(ع)» می‌پذیرند.[4] در حدیث من‌لایحضر هم نسبت جزمی است و صدوق می‌گوید: «قال النبی(ص) وضع عن امتی تسعة اشیاء.» درنتیجه، حتی اگر این همان حدیث قبل باشد، اِسناد جزمی صدوق، اعتبار روایت و اعتماد صدوق به راویان آن را می‌رساند و اگر هم روایتی مستقل باشد، چه‌بسا بتوان آن را به‌عنوان دلیلی جداگانه پذیرفت.

۲. روایت دوم (با مضمون رفع امور شش‌گانه)

صاحب وسایل نقل می‌کند از نوادر احمدبن‌محمدبن‌عیسی از اسماعیل جعفی از ابی‌عبدالله(ع) قال:

۱. ابن‌بابویه، کتاب من‌لایحضره الفقیه، ۵۹/۱.
۲. نک: صدر، بحوث فی علم الأصول، ۵۸/۵.
۳. نک: حسینی قزوینی، المدخل الی علم الرجال و الدرایة، ۱٤۵.
٤. نک: نائینی، کتاب الصلاة، ۲۶۲/۲؛ خمینی، کتاب البیع، ۴۶۸/۲.

سمعته یقول «وضع عن هذه الامّة ستة الخصال: الخطأ و النسیان و ما استکرهوا علیه و ما لایعلمون و ما لایطیقون و ما اضطروا الیه.»[۱]

به گفتهٔ شهید صدر مشکل این روایت این است که منظور از اسماعیل جُعفی مشخص نیست؛ زیرا این نام و مشخصات بر افرادی منطبق است که برخی از ایشان توثیق صریحی ندارند. البته صفوان‌بن‌یحیی از اسماعیل‌بن‌جابر جعفی و اسماعیل‌بن‌عبدالرحمن جعفی روایت نقل کرده و در علم رجال ذکر شده است که مشایخی مانند صفوان، تنها از افراد ثقه روایت نقل می‌کنند. اما مشکل اینجاست که دربارهٔ اسماعیل‌بن عبدالرحمن جعفی، نقل صفوان از او به‌واسطهٔ محمدبن‌سنان روایت شده است که خود او هم توثیق ندارد. مشکل دیگر این روایت هم این است که میان اسماعیل‌بن‌عبدالرحمن جعفی که از امام باقر و امام صادق(ع) روایت نقل می‌کند و صاحب کتاب نوادر، حدود صد سال فاصله است و بی‌تردید، صاحب نوادر نمی‌تواند بدون واسطه از او روایت نقل کند، پس واسطه‌هایی وجود دارد که حذف شده‌اند و روایت در این صورت مرسل خواهد بود.[۲]

قرائنی وجود دارد که در کتاب نوادر، مراد از اسماعیل جعفی، همان اسماعیل‌بن‌جابر جعفی است،[۳] اما حتی در صورت اشتراک بین اسماعیل‌بن‌جابر جعفی و اسماعیل‌بن‌عبدالرحمن جعفی، هر دو قابل‌توثیق هستند. درادامه، این مطلب را توضیح خواهیم داد.

۲. ۱. بررسی وثاقت اسماعیل‌بن‌جابر جعفی

دربارهٔ فرد اول، یعنی اسماعیل‌بن‌جابر جعفی قرائن فراوانی وجود دارد که او همان شخصی است که در رجال شیخ طوسی با نام اسماعیل‌بن‌جابر خثعمی ضبط شده و شیخ فرموده است: ایشان ثقه و ممدوح و دارای کتاب‌هایی است که صفوان‌بن‌یحیی از او روایت کرده است،[۴] مانند اشتراک در سلسله راویان کتاب هر دو و قرائن دیگری که سبب شده خود شهید صدر هم تلویحاً این اتحاد را بپذیرد.[۵] حتی ابن‌داوود در رجالش به این اتحاد تصریح می‌کند[۶] و علامه در رجالش اوصاف و توثیق خثعمی را دربارهٔ اسماعیل‌بن

۱. حر عاملی، وسایل الشیعة، ۲۳۷/۲۳.

۲. نک: صدر، بحوث، ۵۹/۵تا۶۲.

۳. ممکن است اثبات این مطلب که به‌صورت کلی در روایات، مراد از اسماعیل جعفی، اسماعیل‌بن‌جابر است مشکل باشد، خصوصاً که شیخ صدوق در الفقیه از اسماعیل‌بن‌عبدالرحمن به اسماعیل جعفی تعبیر می‌کند. اگرچه به نظر در بیشتر روایات مراد از اسماعیل جعفی، اسماعیل‌بن‌جابر است، اما در خصوص نوادر اشعری، احتمال این مطلب قوی‌تر است؛ زیرا در نوادر سه مورد روایت از اسماعیل جعفی نقل شده است که در یکی به تصریح و در دوتای دیگر بنابر عطف به سند قبل، فضالةبن‌ایوب واسطه است و بررسی اسناد روایات نشان می‌دهد که در سایر کتاب‌ها فضاله از ابن‌جابر روایت می‌کند اما روایت او از ابن عبدالرحمن را نیافتیم (نک: اشعری قمی، النوادر، ٦١ و ۷۳؛ کلینی، الکافی، ۱۸۸/۱)

٤. نک: طوسی، رجال، ۱۲٤، شمارهٔ ۱۲٤٦.

۵. نک: صدر، بحوث، ٦۱/۵.

٦. «اسماعیل‌بن‌جابرالخثعمّی الکوفی ابومحمد القرشی ثقة ممدوح له اصول، نجاشی عوّض الخثعمّی الجعفی» (تقی‌الدین حلی، الرجال، ۵۵). البته ابومحمد القرشی، لقب عبدالرحمن‌بن‌جابر است و ظاهراً ابن‌داوود دراین‌باره اشتباه کرده است.

جابر جعفی ذکر می‌کند،[۱] بلکه اساساً صحت و اصالت عنوان «خثعمی» محل تردید است.[۲]

درنهایت هم اگر در این اتحاد تردید داشته باشیم همان‌طور که شهید صدر تصریح کرده است، روایت صفوان که از بزرگان سه‌گانه قاعدهٔ مشایخ الثقات است، وثاقت اسماعیل‌بن‌جابر جعفی را اثبات می‌کند؛ چراکه نجاشی و شیخ می‌گویند: ایشان کتاب داشته که صفوان‌بن‌یحیی آن را روایت کرده است.[۳] حتی در صورت نبودن نقل نجاشی نیز رجوع به کتاب‌های حدیث نشان می‌دهد که از مشایخ سه‌گانه، صفوان و بزنطی بدون واسطه و ابن‌ابی‌عمیر با یک واسطه از اسماعیل‌بن‌جابر جعفی روایت کرده‌اند.[٤]

به‌علاوه، ایشان از راویان کتاب کامل الزیارات است[٥] که این هم خود از توثیقات عامهٔ رجالی به شمار می‌رود. پس معلوم شد که وثاقت اسماعیل‌بن‌جابر جعفی از چند طریق اثبات‌شدنی است و شهید صدر هم دست‌کم به‌منظور روایت مشایخ سه‌گانه این را می‌پذیرد که نشانگر پذیرش مبنای مشایخ الثقات از سوی ایشان است.

۲. ۲. بررسی وثاقت اسماعیل‌بن‌عبدالرحمن جعفی

به نظر می‌رسد اشکال اصلی در اثبات وثاقت اسماعیل جعفی از دید شهید صدر، ناشی از عدم‌توثیق نفر دوم، یعنی اسماعیل‌بن‌عبدالرحمن جعفی است که خودش توثیق ندارد و روایتگری صفوان از او را هم محمدبن‌سنان نقل می‌کند که خود او توثیقش ثابت نیست. پس نمی‌توان به دلیل نقل صفوان که یکی از مشایخ سه‌گانه است، اسماعیل‌بن‌عبدالرحمن را توثیق کرد.

پاسخ این اشکال این است که مراجعه به متن سند شیخ صدوق تا اسماعیل نشان می‌دهد که محمدبن سنان واسطهٔ نقل از صفوان نیست، بلکه او و صفوان هر دو از جابر روایت می‌کنند. در مشیخه الفقیه چنین آمده: «و ما کان فیه عن اسماعیل الجعفی فقد رویته عن محمدبن‌علی ماجیلویه عن عمه محمدبن‌ابی القاسم عن احمدبن‌محمدبن‌خالد عن ابیه عن محمدبن‌سنان و صفوان‌بن‌یحیی عن اسماعیل‌بن‌عبدالرحمن

---

۱. «اسماعیل‌بن‌جابرالجعفی الکوفی ثقة ممدوح...» (علامه حلی، رجال، ۸).

۲. اسماعیل‌بن‌جابر با عنوان خثعمی، تنها در کتاب رجال شیخ ذکر شده و در سایر کتاب‌های دست اول رجالی مانند رجال کشی، نجاشی و برقی تنها اسماعیل بن‌جابر جعفی ذکر شده است. حتی بررسی‌های نگارنده نشان می‌دهد که در اسناد روایات هم عنوان اسماعیل‌بن‌جابر خثعمی یافت نمی‌شود، درحالی‌که شیخ طوسی در رجال می‌گوید او ثقه، ممدوح و دارای کتاب‌هایی بوده که شخص سرشناسی مانند صفوان‌بن‌یحیی آن را نقل کرده است و اینکه در سایر کتاب‌های رجال و روایات، نامی از چنین شخصی پیدا نشود بسیار بعید است. حتی خود شیخ در کتاب فهرست که برای معرفی اصحاب دارای کتاب نوشته است، نامی از خثعمی نمی‌برد، درحالی‌که اسماعیل‌بن‌جابر را دارای کتاب معرفی می‌کند و دقیقاً همان واسطه‌هایی را که نجاشی بین خودش تا کتاب اسماعیل‌بن‌جابر جعفی ذکر کرده است که آخری آن‌ها صفوان است، برای کتاب اسماعیل‌بن‌جابر بیان می کند. برعکس در کتاب رجال که خثعمی را ذکر کرده، نامی از اسماعیل‌بن جابرجعفی نیست، درحالی‌که این نام در رجال کشی و نجاشی و برقی جزو راویان ذکر شده است. باتوجه‌به این شواهد به نظر می‌رسد به احتمال قوی در نسخهٔ رجال شیخ، تصحیف یا اشتباهی صورت گرفته و جعفی به خثعمی تبدیل شده است.

۳. نک: نجاشی، رجال، ۳۲، شمارهٔ ۷۱؛ طوسی، فهرست، ۳۷، شمارهٔ ٤۹.

٤. نک: کلینی، الکافی، ٦/٢٦٤؛ ۳۰۷/۸؛ کشّی، رجال، ۱۰/۱.

٥. نک: ابن‌قولویه قمی، کامل الزیارات، ۷۸ و ١٦٧ و ۲٤۹.

الجعفی الکوفی.»[۱] البته صاحب وسایل همین طریق را چنین آورده است: «محمدبن‌سنان عن صفوان‌بن یحیی... .»[۲] که ظاهراً شهید صدر این را ملاحظه کرده و به طریق شیخ صدوق توجه پیدا نکرده است.

رجوع به اسناد روایات نیز نشان می‌دهد سایر مشایخ سه‌گانه، یعنی بزنطی و ابن‌ابی‌عمیر هم با یک واسطه از اسماعیل‌بن‌عبدالرحمن جعفی روایت کرده‌اند و در موارد زیادی هم بزرگانی از اصحاب اجماع، مانند جمیل‌بن‌دراج، حمادبن‌عثمان و ابان‌بن‌عثمان از او بدون واسطه نقل روایت دارند.[۳] پس اگر روایت مشایخ الثقات یا اصحاب اجماع از شخص را سبب توثیق او بدانیم که شهید صدر چنین می‌داند، با رجوع به اسناد روایات، این مطلب اثبات‌شدنی است.

گذشته از این، رجالیان دربارهٔ اسماعیل‌بن‌عبدالرحمن جعفی تعابیری دارند که نشان از شخصیت علمی و جایگاه او در میان شیعیان دارد و اعتماد به روایات او را ممکن می‌سازد. شیخ طوسی در رجالش دربارهٔ او می‌گوید: «... مات فی حیاة ابی‌عبدالله و کان فقیهاً...»[۴] و نجاشی در ترجمهٔ برادرزادهٔ ایشان، یعنی بسطام‌بن‌الحصین‌بن‌عبدالرحمن الجعفی می‌گوید: «ابن‌اخی خیثمة و اسماعیل، کان وجهاً فی اصحابنا، و ابوه و عمومته، و کان اوجههم اسماعیل.»[۵]

همچنین پسر ایشان روایت می‌کند که بعد از وفاتش به ملاقات امام صادق(ع) رفته و حضرت برای پدرش طلب آمرزش و رحمت کرده‌اند.[۶]

ظاهراً وجود شواهدی از این دست سبب شده که علامه حلی روایات ایشان را درخورِ اعتماد دانسته است.[۷]

۲. ۳. بررسی اشکال وجود فاصلهٔ زمانی میان اسماعیل جعفی و احمدبن‌محمدبن‌عیسی

در توجیه فاصلهٔ زمانی بین اسماعیل جعفی (که حدیث را از امام صادق(ع) روایت می‌کند) و احمدبن محمدبن‌عیسی[۸] صاحب کتاب نوادر (متوفای قرن سوم)، آیت‌الله هاشمی شاهرودی چنین بیان می‌کند که اسماعیل‌بن‌جابر جعفی دارای کتابی معروف بوده و این کتاب احتمالاً به دست صاحب نوادر رسیده است،

۱. ابن‌بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ۴۶۵/۴.

۲. حر عاملی، وسایل الشیعة، ۳۲۰/۳.

۳. نک: طوسی، تهذیب الأحکام، ۲۸۴/۹ و ۳۰۵؛ ابن‌بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ۲۴۹/۴ و ۲۶۹؛ نوری، خاتمة المستدرک، ۱۵۴/۴.

۴. طوسی، رجال، ۱۵۹، شمارهٔ ۱۷۸۰.

۵. نجاشی، رجال، ۱۱۰، شمارهٔ ۲۸۱.

۶. مفید، الإختصاص، ۸۵.

۷.«اسماعیل‌بن عبدالرحمن الجعفی کوفی تابعی من اصحاب ابی‌عبدالله الصادق(ع)، سمع ابی‌الطفیل و مات فی حیاة ابی‌عبدالله(ع) و روی عن ابی‌جعفر الباقر(ع) ایضاً و نقل ابن‌عقدة انّ الصادق(ع) ترّحم علیه و حکی عن ابن‌نمیر انه قال انّه ثقة و بالجملة انّ حدیثه اعتمد علیه» (علامه حلی، رجال، ۸).

۸. مناسب است اینجا اشاره کنیم که از شرح حال احمدبن‌محمدبن‌عیسی (صاحب نوادر) استفاده می‌شود که ایشان راجع به نقل از افراد ضعیف یا مورد سوء ظن، حساسیت زیادی داشته و همین باعث شده برخی علما مانند وحید بهبهانی، نقل روایت توسط ایشان از یک راوی را نشانه‌ای بر وثاقت آن راوی به شمار آورده‌اند (نک: حسینی قزوینی، المدخل الی علم الرجال و الدرایة، ۱۰۷).

به‌صورتی که او به صحت انتساب کتاب به اسماعیل علم داشته؛ لذا روایات را به او نسبت داده است. تحصیل این علم به‌صورت حسی برای کسانی که نزدیک به زمان مؤلفان بوده‌اند ممکن بوده و برای سایران هم حجت است.[1]

با اینکه این احتمال درخورِ توجه است، اما به نظر می‌رسد صاحب کتاب نوادر در نقل از اسماعیل واسطه‌هایی داشته است؛ چراکه در یکی دیگر از روایات کتاب نوادر، سند را چنین ذکر می‌کند: «فضالةبن ایوب و القاسم‌بن‌محمد عن ابان عن اسماعیل الجعفی عن ابی‌جعفر(ع)... .»[2] با مراجعه به روایت محل بحث (حدیث رفع) نیز این احتمال تقویت می‌شود که صاحب نوادر با تعلیق روایت به سند مذکور در روایات قبلی ارجاع داده است؛ چراکه اول، روایتی را با این سند ذکر می‌کند: «فضالة عن سیف‌بن‌عمیرة عن ابی‌بکر الحضرمی قال قلت لابی‌عبدالله(ع)... .» و روایت بعدی: «عن اسماعیل الجعفی قال قلت لابی جعفر(ع)» و روایت بعد از آن: «و عنه عن ابی‌عبدالله(ع) قال سمعته یقول وضع عن هذه الأمة ستّ...»[3] که اگر به سند روایت قبل برگردد فضاله وسیف‌بن‌عمیره، واسطهٔ بین صاحب کتاب و اسماعیل خواهند بود که هر دو توثیق شده‌اند. با قطع‌نظر از این استظهار، علامه مجلسی که گویا نسخه‌ای از کتاب نوادر و کتاب حسین‌بن‌سعید اهوازی را در اختیار داشته است همین روایت را در بحار الأنوار با ذکر سند چنین نقل می‌کند: «کتاب حسین‌بن‌سعید و النوادر: فضالة عن سیف‌بن‌عمیرة عن اسماعیل الجعفی عن ابی‌عبدالله(ع) قال سمعته یقول وضع عن هذه الأمة ستّة ...»[4] این امر احتمال تلخیص و تعلیق در نسخهٔ چاپ‌شده از کتاب نوادر که مطابق با نسخهٔ صاحب وسایل الشیعة (معاصر با علامه مجلسی) است را تقویت می‌کند.

البته در اینکه وصول کتاب نوادر یا کتاب حسین‌بن‌سعید اهوازی به علمایی مثل صاحب وسایل و علامه مجلسی در قرن یازدهم به چه صورتی بوده و آیا از اعتبار کافی برخوردار است یا نه، بحث‌های دیگری مطرح است. به‌هرحال به نظر می‌رسد باتوجه‌به استظهاری که گفتیم و قرائن و حداقل با استناد به نقل علامه مجلسی می‌توان واسطه‌های روایی بین احمدبن‌محمدبن‌عیسی (صاحب نوادر) و اسماعیل جعفی را شناسایی کرد و اشکالی که شهید صدر از این جهت مطرح کرده‌اند را پاسخ گفت.

۳. کثرت نقل احادیث مشتمل بر «رفع ما لایعلمون»

مسیر دیگری که می‌توان برای اثبات اعتبار حدیث رفع، مشتمل بر فقرهٔ «ما لایعلمون» به آن توجه کرد، ملاحظهٔ کثرت نقل این حدیث با مضامین مختلف و مشابه در کتاب‌های دست اول حدیثی است که

۱. نک: صدر، بحوث فی علم الأصول، ٦٢/٥، پاورقی آیت‌الله هاشمی شاهرودی.
۲. اشعری قمی، النوادر، ٦١.
۳. اشعری قمی، النوادر، ۷۳، شمارهٔ ۱۵۵تا۱۵۷.
٤. مجلسی، بحار الأنوار، ۳۰٤/٥.

می‌تواند سبب وثوق به صدور این مضمون از ناحیهٔ معصوم(ع) شود. برخلاف گفتهٔ شهید صدر، حدیث مشتمل بر رفع فقرهٔ «ما لایعلمون» منحصر به همین دو حدیث؛ یعنی روایتی که شیخ صدوق در توحید و خصال نقل کرده و روایت کتاب نوادر نیست.

اولاً، همان‌طور که سابقاً اشاره شد روایت شیخ صدوق در الفقیه را به‌دلیل تفاوت‌هایی که در متن و مضمون با حدیث مذکور در توحید و خصال دارد، می‌توان مستقل به شمار آورد، چنان‌که دیدیم روایت ذکرشده در کتاب نوادر را علامه مجلسی از کتاب حسین‌بن‌سعید اهوازی هم نقل می‌کند. ثانیاً، روایات دیگری هم با این مضمون در کتاب‌های معتبر و دست اول موجود است؛ مانند روایتی که کلینی در کافی به‌صورت مرفوع نقل می‌کند با مضمون رفع نه‌گانه[1] و نیز روایت تحف العقول با حذف اسناد و با همین مضمون[2] و همچنین روایتی که شیخ مفید در اختصاص با حذف اسناد نقل می‌کند و آن را با تعبیر «قال ابوعبدالله الصادق(ع)...» به امام صادق(ع) اسناد می‌دهد با مضمون رفع شش‌گانه.[3]

اگرچه هیچ‌کدام از این روایات به‌صورت مُسند نقل نشده‌اند، اما کثرت نقل یک مضمون و شهرت روایی در میان علمای نزدیک به عصر معصومان(ع)، خود از موجبات وثوق به صدور روایت است و بسیاری از فقها، روایتی که به‌صورت مستفیض در منابع حدیثی دست اول نقل شده باشد را از بررسی سندی بی‌نیاز می‌دانند.

نتیجه‌گیری

با آنچه گفتیم و از خلال نقد و بررسی آرا و تتبع در کتب حدیثی و رجالی روشن شد که اولاً، سند حدیث رفعِ معروف که مشتمل بر احمدبن‌محمدبن‌یحیی العطار است، حتی بر فرض اکتفانکردن به قرائن یا توثیقات عامه و لزوم توثیق خاص، پذیرفتنی است؛ ثانیاً، در روایت دیگری که با مضمون رفع شش‌گانه مطرح شده است، اسماعیل جعفی قابل‌اعتماد بوده و نقل مشایخ سه‌گانه نیز که بسیاری آن را موجب توثیق راوی می‌دانند، از ایشان ثابت است و فاصلهٔ میان ایشان و صاحب کتاب سبب اخلال در سند نیست؛ ثالثاً، با صرف‌نظر از اثبات وثاقت راویان و باتوجه‌به کثرت نقل مضامین مشتمل بر «رفع مالایعلمون» و وجود این روایات در کتاب‌های عالمان نزدیک به عصر معصومان(ع) و اینکه برخی از ایشان، مانند شیخ صدوق،

---

۱. «الحسین‌بن‌محمد عن محمدبن‌احمد النهدی رفعه عن ابی‌عبدالله(ع) قال رسول الله(ص): وضع عن امّتی تسع خصال الخطا و النسیان و ما لایعلمون و ما لایطیقون و ما اضطّروا الیه و ما استکرهوا علیه و الطیرة و الوسوسة فی التفکر فی الخلق و الحسد ما لم یظهر بلسان أو ید» (کلینی، الکافی، ۲/ ٤٦٣).

۲. «و قال(ص): رفع عن امّتی تسع الخطا و النسیان و ما اکرهوا علیه و ما لایعلمون و ما لایطیقون و ما اضطرو الیه و الحسد و الطیرة و التّفکر فی الوسوسة فی الخلق مالم ینطق بشفة و لالسان» (ابن‌شعبه حرانی، تحف العقول، ۵۰).

۳. «قال ابوعبدالله الصادق(ع): رفع عن هذه الأمة ستّ الخطا و النسیان و ما اکرهوا علیه و ما لایعلمون و ما لایطیقون و ما اضطروا الیه» (مفید، الإختصاص، ۳۱).

شیخ مفید و صاحب تحف‌العقول روایت را به‌صورت جزمی به معصوم(ع) نسبت می‌دهند، به نظر می‌رسد می‌توان این مضمون را موثوق‌الصدور دانست.

منابع

ابن‌بابویه، محمدبن‌علی. التوحید. قم: مؤسسة النشر الإسلامية. چاپ‌اول، ۱۳۹۸ق.

ـــــــــــــ. الخصال. قم: مؤسسة النشر الإسلامیة. چاپ‌اول، ۱۳۶۲.

ـــــــــــــ. کتاب من لایحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌دوم، ۱۴۱۳ق.

ابن‌شعبه، حسن‌بن‌علی. تحف العقول. قم: مؤسسة النشر الإسلامية. چاپ‌دوم، ۱۴۰۴ق.

ابن‌قولویه قمی، جعفربن‌محمد. کامل الزیارات. نجف: دار المرتضویه. چاپ‌اول، ۱۳۶۵.

اشعری قمی، احمدبن‌محمدبن‌عیسی. النوادر. قم: مدرسهٔ امام مهدی(عج). چاپ‌اول، ۱۴۰۸ق.

انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین. فرائد الأصول. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌پنجم، ۱۴۱۶ق.

بجنوردی، حسن. منتهی الأصول. تهران: العروج. چاپ‌اول، ۱۳۸۰.

برقی، احمدبن‌محمد. المحاسن. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ‌دوم، ۱۳۷۱ق.

ـــــــــــــ. رجال البرقی: الطبقات. تهران: دانشگاه تهران. چاپ‌اول، ۱۳۴۲.

تقی‌الدین حلی، حسن‌بن‌علی. الرجال. تهران: دانشگاه تهران. چاپ‌اول، ۱۳۴۲.

جزایری، محمدجعفر. منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة. قم: دار الکتاب. چاپ‌چهارم، ۱۴۱۵ق.

جوان، عبدالله. «اعتبار آراء رجالیان از منظر حجیت ظنون عقلایی»، دو فصلنامهٔ فقهٔ و مبانی حقوق اسلامی. ش۱، ۱۳۹۳، ۷۷تا۹۴. Doi : ۱۰٫۲۲۰۵۹/jjfil/۲۰۱۴٫۵۲۴۳۳

حر عاملی، محمدبن‌حسن. الفصول المهمة فی اصول الأئمة. قم: امام رضا(ع). چاپ‌اول، ۱۴۱۸ق.

ـــــــــــــ. تفصیل وسایل الشیعة الی مسائل الشریعة. قم: آل‌البیت(ع). چاپ‌اول، ۱۴۰۹ق.

حسینی قزوینی، محمد. المدخل الی علم الرجال و الدرایة. قم: ولی‌عصر(عج). چاپ‌اول، ۱۴۲۴ق.

خمینی، روح‌الله. کتاب البیع. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام. چاپ‌اول، ۱۴۲۱ق.

ـــــــــــــ. تهذیب الأصول. مقرر: جعفر سبحانی. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره). چاپ‌اول، ۱۴۲۳ق.

خمینی، سیدمصطفی. تحریرات فی الأصول. قم: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ‌اول، ۱۴۱۸ق.

خویی، ابوالقاسم. التنقیح فی شرح العروة الوثقی. مقرر: میرزاعلی غروی تبریزی. قم: لطفی. چاپ‌اول، ۱۴۱۸ق.

ـــــــــــــ. محاضرات فی اصول الفقه. مقرر: محمداسحاق فیاض. قم: مؤسسهٔ احیاء آثار امام خویی(ره). چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

ـــــــــــــ. مصباح الأصول. مقرر: سیدمحمد سرورحسینی بهسودی. قم: داوری. چاپ‌ششم، ۱۴۲۰ق.

ـــــــــــــ. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة. تهران: مرکز نشر فرهنگ اسلامی. چاپ‌سوم، ۱۴۱۷ق.

روحانی، محمدصادق. زبدة الأصول. تهران: حدیث دل. چاپ‌دوم، ۱۳۸۲.

سبحانی، جعفر. المحصول فی علم الأصول. مقرر: محمود جلالی مازندرانی. قم: امام صادق(ع). چاپ‌اول، ۱۴۱۴ق.

ـــــــــــــ. کلیات فی علم الرجال. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌سوم، ۱۴۱۴ق.

صدر، محمدباقر. بحوث فی علم الأصول. مقرر: سیدمحمود هاشمی شاهرودی. قم: مؤسسهٔ دائرة المعارف فقه اسلامی. چاپ‌سوم، ۱۴۱۷ق.

ـــــــــــــ. مباحث الأصول. مقرر: سیدکاظم حائری. قم: مکتب الإعلام الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۰۸.

طباطبایی قمی، تقی. آرائنا فی اصول الفقه. قم: محلاتی. چاپ‌اول، ۱۳۷۱.

طوسی، محمدبن‌حسن. تهذیب الأحکام. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ‌چهارم، ۱۴۰۷ق.

ـــــــــــــ. رجال. قم: مؤسسة النشر الإسلامیة. چاپ‌ششم، ۱۳۷۳.

ـــــــــــــ. فهرست کتب الشیعة و اصولهم. قم: محقق طباطبایی. چاپ‌اول، ۱۴۲۰ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. رجال. نجف: دار الذخائر. چاپ‌دوم، بی‌تا.

کشی، محمدبن‌عمر. رجال: اختیار معرفة الرجال. مشهد: دانشگاه مشهد. چاپ‌اول، ۱۴۰۹ق.

کلینی، محمدبن‌یعقوب. الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ‌چهارم، ۱۴۰۷ق.

مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی. بحار الأنوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ‌دوم، ۱۴۰۳ق.

مددی الموسوی، سیداحمد. «درس خارج اصول فقه». پایگاه اطلاع رسانی معظم‌له. ۲مهرماه ۱۳۹۳.

مروجی، علی. تمهید الوسائل فی شرح الرسائل. قم: مؤسسة النشر الإسلامیة. چاپ‌اول، ۱۴۱۰ق.

مفید، محمدبن‌محمد. الإختصاص. قم: کنگرهٔ هزارهٔ شیخ مفید. چاپ‌اول، ۱۴۱۳ق.

نائینی، محمدحسین. کتاب الصلاة. مقرر: محمدعلی کاظمی. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۱۱ق.

نجاشی، احمدبن‌علی. رجال. قم: مؤسسة النشر الإسلامیة. چاپ‌اول، ۱۳۶۵.

نوری، حسین. خاتمة المستدرک. قم: آل‌البیت(ع). چاپ‌اول، ۱۴۱۷ق.